



علوم انسانی مبتنی بر حکمت اسلامی، تأسیسی است نه تحولی

خسروپناه گفت: تحول در علوم انسانی مدرن مبتنی بر حکمت اسلامی شدنی نیست. باید با حکمت اسلامی در علوم انسانی پارادایم جدید ایجاد کرد. حکمت اسلامی می‌خواهد علم جدید تأسیس کند. این تحول نیست تأسیس است.

خسروپناه گفت: تحول در علوم انسانی مدرن مبتنی بر حکمت اسلامی شدنی نیست. باید با حکمت اسلامی در علوم انسانی پارادایم جدید ایجاد کرد. حکمت اسلامی می‌خواهد علم جدید تأسیس کند. این تحول نیست تأسیس است. به گزارش خبرنگار مهر، به همت کانون اندیشه جوان و همکاری کارگروه فلسفه اسلامی مؤسسه اشراق نخستین روز از همایش دو روزه «جهان انسانی، حکمت اسلامی» امروز دوشنبه ۱۳ بهمن در دانشگاه تهران برگزار شد.

سخنران اول این همایش دکتر حمید طالب زاده، دبیر کارگروه تحول در علوم انسانی و رئیس گروه فلسفه دانشگاه تهران بود که در موضوع چیستی علوم انسانی صحبت کرد. سخنران دوم حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه، رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران بود که باموضوع کمال انسان و انسان کامل سخنرانی کرد. سخنران سوم هم دکتر محسن جوادی، رئیس گروه فلسفه اخلاق دانشگاه قم بود که در موضوع نسبت ارزش و دانش سخنرانی کرد.

خسروپناه در این همایش گفت: امیدوارم این همایش که به منظور ظرفیت شناسی حکمت اسلامی برای تحول علوم انسانی برگزار شده بتواند مفید واقع شود و نتیجه اش این باشد که بدانیم در تحول علوم انسانی چه باید بکنیم. موضوع سخنان من کمال انسان و انسان کامل است. ابتدا تصویری از علوم انسانی از لحاظ ساختاری بیان می‌کنم. علوم انسانی را می‌توان به لحاظ مبانی، متدولوژی و ساختاری تبیین کرد. اینجا می‌خواهم یک تحلیل ساختاری از علوم انسانی مدرن بکنم. علوم انسانی مدرن همه علوم غیرطبیعی و پزشکی و فنی را شامل می‌شود. الهیات، ادبیات، فلسفه و منطق، علوم عقلی و علوم الهی، عرفان، تاریخ، جغرافیا همه اینها را در بر می‌گیرد.

وی افزود: علوم انسانی همه این علوم که نام بردم را شامل می‌شود. گاهی اوقات اصطلاح علوم انسانی در برابر علوم اجتماعی قرار می‌گیرد که معمولاً آلمانی‌ها این واژه را به کار می‌برند. یعنی وقتی می‌گویند علوم انسانی در مقابل علوم اجتماعی قرار می‌گیرد. علوم اجتماعی، اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و ... اینها را شامل می‌شود. البته دیلتای اصطلاح علوم اجتماعی را که بکار می‌برد همه این علوم را مد نظرش بود. الان یک تفکیکی بین علوم انسانی و اجتماعی صورت گرفته و کلی نمی‌توانیم حتی درباره علوم انسانی مدرن سخن بگوییم. یعنی اگر مقصود از علوم انسانی مدرن، فلسفه باشد روش‌شناسی اش در اینجا یک معنا دارد و وقتی علوم اجتماعی است یک معنای دیگر دارد. نباید این دو را با هم خلط کنیم. برای اینکه دچار این خلط نشویم علوم انسانی را از علوم اجتماعی جدا می‌کنیم.

رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران ادامه داد: حکمت اسلامی نقشی در علوم انسانی دارد. ساختار علوم اجتماعی توصیف انسان تحقق یافته و انسان در بستر زمان را می‌خواهند بشناسند. انسان فرا زمان، علی‌الظاهر در علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد. اما علوم انسانی، وقتی انسان متحقق و مطلوب را شناخت تغییر انسان متحقق به انسان مطلوب را هم انجام می‌دهد. ممکن است بعضی‌ها فکر کنند فقط مکتب فرانکفورت دغدغه تغییر دارد. هرمنوتیسین‌ها هم دغدغه تغییر دارند. لذا می‌بینیم در اقتصاد کلاسیک و نئو کلاسیک نزد هایک و فریدمن هم انسان مطلوب صحبت می‌شود و برای تغییر انسان متحقق به انسان مطلوب تلاش می‌کنند.

خسروپناه تصریح کرد: علوم اجتماعی مدرن این سه کار را دارد انجام می‌دهد. همه پارادایم‌هایش هم تبیینی هم تفصیلی و هم انتقادی و هم پسامدرن دریدایی و قدرت فوکویی متدولوژی‌شان متفاوت است اما همه شان به دنبال آن هستند که چگونه انسان متحقق و مطلوب را بشناسیم و چگونه انسان متحقق را به انسان مطلوب نزدیک کنیم. در بحث تحول علوم اجتماعی می‌خواهیم این علوم انسانی مدرن و پسا مدرن را که با معنای سوژکتیویته مطرح شده یا بر مبنای درهم تنیدگی سوژه و اُبژه تبیین شده این را می‌خواهیم تحول دهیم و این اصلاً تحول‌پذیر نیست. یا می‌خواهیم با کمک حکمت متعالیه یک علوم انسانی دیگری ارائه کنیم و من معتقدم این دومی درست است.

وی افزود: البته این مسئله معنایش این نیست که علوم انسانی و اجتماعی مدرن را مخصوصاً در روش‌شناسی نشناسیم. حتماً به این علوم احتیاج داریم. اما اگر بگوییم علوم انسانی یا اجتماعی مدرن را با حکمت صدرايي متحول کنیم اگر کسی تصویر درستی از حکمت اسلامی و علوم انسانی مدرن داشته باشد متوجه می‌شود که اصلاً این مسئله شدنی نیست و پارادوکس است. مثل اینکه فرض کنید با جنس و فصل مثلاً یک حیوان، به یک حیوان دیگری تبدیلش کنیم. این شدنی نیست. جنس و فصل دیگری می‌خواهد تا حیوانی دیگر شود. ولی می‌توانیم با حکمت متعالیه یا حکمت اسلامی یک پارادایم جدید به معنای چارچوب علوم انسانی یا علوم اجتماعی دیگری برسیم. حالا این حکمت متعالیه در این ساختار علوم اجتماعی که ۳ ساحت داشت چه نقشی دارد؟ مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناختی و دین‌شناختی در توصیف انسان مطلوب می‌تواند نقش به سزایی داشته باشد. به جای انسان مطلوب می‌توان نهاد یا سازمان اجتماعی یا رفتار مطلوب را گذاشت. در توصیف انسان مطلوب قطعاً جهان بینی و مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی نقش دارد. این را می‌

توانیم از حکمت اسلامی بگیریم.

رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران بیان کرد: انسان مطلوب کیست؟ در تغییر انسان متحقق به انسان مطلوب مهمترین مبانی ای که در حکمت اسلامی می تواند به ما کمک کند مبانی ارزش شناختی است. اعتباریات؛ اعتباریات قبل از اجتماع و بعد از اجتماع، حُسن و قبح ذاتی و عقلی؛ اگر حسن و قبح را ذاتی و عقلی بدانیم و برای اعتباریات منشأ حقیقی قائل باشیم، برای تغییر متحقق به مطلوب به نقطه خوبی می رسیم. همه اعتباریات بعد از اجتماع هستند؛ و اجتماع هم بر اساس عرف خودش باید و نباید جعل می کند. چیزی به نام ثبوتات در باید و نباید وجود ندارد. یعنی اخلاق و معیار سنجش نسبی می شود. اما براساس حکمت اسلامی نمی توانیم این حرف را بزنیم. بنابراین مبانی هستی شناختی، انسان شناختی و معرفت شناختی و دین شناختی می تواند برای رسیدن به انسان مطلوب به ما کمک کند.

خسرو پناه ادامه داد: سوال این است آیا حکمت اسلامی در توصیف انسان متحقق که جنبه شناختش با روش پیمایش قابل شناخت است می تواند نقشی داشته باشد؟ نقش حکمت اسلامی در توصیف انسان متحقق از انسان شناسی به یک روش شناسی می رسد که به ما می گوید چگونه انسان را بشناسیم. حکمت اسلامی، نظریه هنجاری و راه مقابله با خودکشی به ما نمی دهد. به ما کمک می کند در تعریف یک متدولوژی که آن می تواند در تعریف انسان متحقق به ما کمک کند. حکمت اسلامی به ما روش شناسی ای می دهد که می توانیم انسان متحقق را بشناسیم.

وی در خلاصه حرفهایش گفت: نکته اول اینکه ما وقتی از تحول علوم انسانی مبتنی بر حکمت اسلامی صحبت می کنیم معنی اش این است که علوم انسانی و علوم اجتماعی مدرن را با حکمت اسلامی می خواهیم متحول کنیم. این شدنی نیست بلکه با حکمت اسلامی می خواهیم از علوم انسانی یک الگوی جدیدی و پارادایم جدید در کنار پارادایم های قبلی ایجاد کنیم. نکته دوم اینکه با حکمت اسلامی در این ۳ ساحت علوم اجتماعی مدرن می توانیم در توصیف انسان متحقق و مطلوب و تغییر متحقق به مطلوب بیاییم از این روش شناسی و مبانی حکمت متعالیه استفاده کنیم و با آن یک توصیف جدیدی از انسان مطلوب در عرصه اقتصاد یا روانشناسی یا جامعه شناسی ارائه بدهیم. اینکه با علوم انسانی مدرن چه نسبتی دارند آن بحث دیگری است. این حکمت مبانی و روش شناسی اش می خواهد یک علوم جدید تأسیس کند. تحول نیست تأسیس است.

خسرو پناه یادآور شد: اگر خواستیم علوم انسانی مبتنی بر حکمت اسلامی داشته باشیم، تحول اینجا معنا ندارد. تأسیس است. از اینجا وارد مبحث کمال انسان و انسان کامل می شوم. این بحث از مباحث انسان شناسی است که با آنترپولوژی فرق دارد. جنبه استعداد و بالقوه انسان، کمال خواهی است. انسان کامل انسانی است که کمال برای او بالفعل است. کمال از کمال بالقوه شروع می شود تا می رسد به کمال بالفعل که پیامبر و امیر مومنان است. در هر مقطعی یک نفر انسان کامل داریم. کمال از آن یکنفر پایین تر هم قابل اطلاق است. برای انسان کامل که اول ما خلق الله است تمام کمالات ممکن است شأن او باشد اگر یکقدم دیگربردارد واجب الوجود می شود اما انسانهایی که مادون انسان کامل هستند یک شأنی از انسان کامل دارند. حالا علوم اجتماعی وقتی می خواهد به انسان کامل بپردازد که از نظر حکمت اسلامی در هر مقطعی یکنفر بیشتر نیست مقصود این است. یعنی همه انسانهای متحقق می خواهند امام زمان شوند اما فرض بر این است که یکنفر بیشتر امام زمان نمی شود. اما تقرب به آن و تشبه به آن انسان می تواند در حکمت اسلامی مطرح شود. می گوئیم انسان مطلوب آن انسانی است که کمال انسانی را حاصل کرده باشد و فراتر از کمال جمادی و نباتی و حیوانی باشد. تصوف اسلامی آن را کمال فراتر از شهوت و غضب می داند.

وی افزود: انسان مطلوب آن است که بتواند کمال عقلانی در حوزه عقل نظری را بدست آورد و در حوزه عقل عملی این است که ارزشهای انسانی را درست درک کند. این عقل که در حکمت اسلامی مولفه کمال انسانی است به تغییر انسان متحقق به انسان مطلوب کمک می کند. این غیر از عقلی است که در سوپرکتیویته مطرح می شود. غیر از آن عقل عرفی است که تابع شهوت و غضب است. اما عقلی که در کمال انسانی و در حکمت اسلامی مطرح است آن عقلی است که گرچه مستقل از وحی است اما اجازه می دهد به وحی که (عقلی که آنرا ثابت کرد) لایه های پنهان خود را به خودش معرفی کند. این عقل را از دفن شدن بیرون می آورد و آشکار می کند.

وی در پایان گفت: اگر این هدایت را پیدا کردید کسی نمی تواند به شما آسیب برساند و این عقل انس با وحی پیدا می کند تا با کمک آن قرب الی الله پیدا کند. لذا می گویند نهایت کمال انسان قرب الهی است. و قرب الهی با عشق و محبت الهی ایجاد می شود.